

بسم الله الرحمن الرحيم

### **چرا این بحث؟**

بحثی که بناست در خدمت تان باشیم، تحت عنوان سیر تاریخی الهیات در جهان اسلام، بحثی است بسیار مهم و اساسی، چرا که زیرساخت اجتماعی و فرهنگی فرق مسلمین را در طول تاریخ الهیات شان پی ریزی کرده است. در همین زمان خودمان که با یک برخورد و مواجهه بین اسلام علوی و اسلام شام که - تحت عنوان داعش مطرح شده - مواجهیم، که زیرساخت و زیر بنای آنها دو نوع الهیاتی است که وجود دارد. الان در دنیای اسلام دو تا اسلام روبروی هم قد علم کرده و این دو تا اسلام همان دو تا اسلامی بود که بر نیمه اول قرن اول هجری بین اسلام علوی حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام و اسلام شام که همان اسلام معاویه و بعد پیروانش باشد، همان دو اسلام همین امروز هم وجود دارند و روبروی هم هستند. و ما در طول تاریخ همواره این دو نوع اسلام را می بینیم که مقابل هم بودند. و این تقابل علی الظاهر تا ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ادامه دارد که ان شاء الله حضرت تکلیف را به طور مطلق معلوم خواهند کرد و این اسلام علوی است که غالب می شود. فرق اسلامی که شما می شناسید و در طی زمان ها، تاریخ اسلام را ساخته اند، زیر ساخت شان الهیاتی است که داشته اند. بنابراین بحث الهیات و سیر تاریخی الهیات بحث بسیار مهم ضروری و کاربردی است که واقعا باید به آن پرداخته شود. آن هم نه به صورت سطحی و مقطعی، بر همین اساس دوستان یک برنامه ای را تنظیم کردند که خوب باید از شان تشکر کرد و این فرصت را هم در اختیار من بشخصه و هم در اختیار شما قرار دادند که روبروی هم بنشینیم و یک طرح بحثی داشته باشیم در این زمینه ها.

### **محورهای بحث**

ما در این سلسله جلساتی که می خواهیم با هم دیگر داشته باشیم، حداقل نه محور یا نه مسئله ضروری را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد ان شاء الله.

در محور اول می‌خواهیم بدانیم که نظام الهیاتی قرآن از نظر خود قرآن چه ویژگی‌هایی دارد؟ همه‌ی ما می‌دانیم که قرآن کریم یک نظام نوین الهیاتی را ارائه داد. حالا بحث این است که این نظام نوین الهیاتی از دیدگاه قرآن چه ویژگی دارد.

محور دوم ورود در محتوای این نظام الهیاتی است. ان شاء الله می‌خواهیم نظام الهیاتی قرآن را تا آنجایی که مقدور است، به دست بیاوریم. و حداقل محورهای کلی‌اش را بیان بکنیم.

در قرآن کریم تصویری از کل هستی ارائه شده، یعنی در قرآن کریم سه مقوله خدا-عالم-انسان، مورد توجه واقع شده و در مورد هویت هر یک از این سه و همچنین درباره‌ی مناسبات بین هر یک از این سه تا دو به دو و سه تایی با هم، (خدا-عالم-آدم، عالم-آدم، خدا-عالم، خدا-آدم<sup>۱</sup>)، به صورت گسترده، دقیق و عمیق سخن به میان آمده است. ما اینگونه معارف و این نوع بحث کردن و این نوع نگاه را در سایر کتب آسمانی که فعلا در دست است نمی‌بینیم. اگر شما عهد جدید و عهد عتیق را مطالعه بکنید، خواهید دید که اصلا ورود به این موضوعات پیدا نکردند. بله، معاد در همه کتب آسمانی مطرح بوده و هست، اما آن نگاه هستی‌شناسانه که قرآن به معاد دارد، آن را در کتب دیگر نمی‌بینید. بحث معاد و قیامت در قرآن فقط این نیست که انسان‌های بد عقاب می‌بینند و جزای بد می‌گیرند و انسان‌های خوب پاداش دریافت می‌کنند. بحث معاد بحث هستی‌شناسی است، قرآن نگاه هستی‌شناسانه دارد آن هم به صورت صریح، واضح و مستقیم. پس بنابراین بسیار ضروری است که ما تصویر هستی در قرآن را به دست بیاوریم.

محور سوم که بسیار مهم است و در واقع کم کم مباحث ما از این جا شکل تاریخی به خود می‌گیرد این است که مسلمین چگونه با این تصویر مواجه شدند و این تصویر را چگونه دریافت کردند؟

جریان این موضوع از همان ابتدای نزول قرآن شروع می‌شود. باید دید دریافتی مسلمین از معارف الهیات قرآن چگونه بود؟ یعنی آن تصویری که مسلمین از عالم و انسان و خداوند و مناسبات بین اینها

---

(۱) البته منظور از آدم در اینجا انسان است

از خلال قرآن دریافت کردند، آیا این تصویر تا چه حد با تصویری که خود قرآن ارائه داد، منطبق بود؟  
کمترین جواب این است که این دریافتی خیلی ناقص و بعضاً نادرست صورت گرفت.

به چه دلیل؟ به دلیل انواع تصویرهایی که از هستی در اذهان فرق مسلمین درست شد که آنقدر این تصاویر با هم دیگر متضاد بود که مسلمین را به جنگ با هم کشاند. این حداقل می‌رساند که این تصویرها ناقص و نادرست دریافت شد. و به تبع این تصویرها نظام‌های اجتماعی مختلفی بر آن استوار شد. و چه جنگ‌هایی که صورت گرفت.

محور چهارم این است که ما در قرن اول هجری دو فرهنگ و تفکر در عالم اسلام وارداتی داشتیم، یکی فرهنگ و تفکر یهودی-مسیحی و دیگری فرهنگ و تفکر یونانی-رومی. در این میان فرهنگ یهودی-مسیحی بر فرهنگ رومی-یونانی تقدم دارد. این دو فرهنگ وارد عالم اسلام شدند.

نکته‌ای که بسیار مهم است و باید مورد بررسی قرار بگیرد، آن است که این دو فرهنگ وارداتی چه تاثیری بر روی دریافت مسلمین از معارف و الهیات قرآنی داشتند. تاریخ نشان می‌دهد که این دو فرهنگ وارداتی جهت دهی بسیار گسترده و مستقیمی در تصویری که مسلمین از هستی شناسی قرآن دریافت کردند، داشتند. البته در این محور ان شاء الله وارد مسئله تاریخی چگونگی ورود این دو فرهنگ هم خواهیم شد و بحث خواهیم کرد که: فرهنگ یهودی-مسیحی تحت چه فرایندی وارد عالم اسلام شد و چرا اینقدر تاثیراتش گسترده بود. و همچنین فرهنگ رومی-یونانی چگونه در عالم اسلام ورود پیدا کرد. و در همین جا ما این نکته را ان شاء الله معلوم خواهیم کرد که ورود فرهنگ یهودی-مسیحی یک ورود کاملاً برنامه ریزی شده بود، یعنی جریانات تاریخی این موضوع را نشان می‌دهند که در مورد آن بحث خواهیم کرد و منابعی را هم برای این موضوع مطرح خواهیم کرد. اما ورود فرهنگ رومی-یونانی اجتناب ناپذیر بود، اگر چه شاید برنامه‌هایی هم طراحی شده بود که این فرهنگ و این نوع تفکر وارد عالم اسلام بشود ولی این مطلب هم مطرح خواهد شد که حتی اگر آن برنامه‌ها هم نمی‌بود، فرهنگ رومی-یونانی وارد عالم اسلام می‌شد و این ورود اجتناب ناپذیر بود. در این جا به یک تفاوتی توجه داشته باشید، فرهنگ و تفکر مسیحی یهودی کاملاً یک فرهنگ و تفکر

مذهبی بود. ولی فرهنگ و تفکر یومی یونانی عمدتاً یک فرهنگ و تفکر فلسفی علمی مدنی تمدنی بود. و همین تفاوت اگر کالبدشکافی بشود و البته مباحث تاریخی هم ضمیمه‌اش بشود، به خوبی می‌تواند نشان بدهد که ورود فرهنگ یهودی-مسیحی یک ورود کاملاً برنامه‌ریزی شده بود و ورود فرهنگ رومی-یونانی یا بهتر بگوییم یونانی-رومی یک ورود اجتناب‌ناپذیر بود.

محور پنجم این است که تاثیر این دو فرهنگ وارداتی در عالم اسلام و تاثیرگذاری‌شان بر روی تصویر دریافتی مسلمین از هستی‌شناسی قرآن، چه مشکلاتی را ایجاد کرد، که به این مطلب هم خواهیم پرداخت ان شاءالله.

محور ششم این است که نظام امامت در این گستره و بستر تاریخی اولاً چگونه تصویر قرآنی را برای مردم بازخوانی کرد. و نظام امامت چگونه با مشکلات ناشی از تاثیر دو فرهنگ مسیحی یهودی و یونانی رومی مواجهه پیدا کردند و در واقع چگونه در صدد حل مشکلات برآمدند؟

در نظام امامت ما هم شیوه نظری و فکری را می‌بینیم یعنی ائمه اطهار علیهم السلام هم مقابله فکری داشتند، نظریه پردازی داشتند، در این نظریه پردازی اصطلاحات جدیدی را مطرح کردند، قواعد هستی‌شناسی را مطرح کردند، حتی روش را اینجا مطرح کردند، روش و روش‌شناسی اینجا مطرح شد. این مقابله فکری، یک مقابله تئوریک نظری پردازانه بود و هم از طرف دیگر مقابله‌ها و مواجهه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی داشتند. - که البته در مورد بخش دوم ما ورودی به بحث نخواهیم داشت مگر اینکه بعضی از گوشه‌های آن را به تناسب بتوانیم مطرح بکنیم.

محور هفتم این است که چگونه مجموعه‌ی تصویر قرآن از هستی‌شناسی، دریافتی‌های مسلمین از این هستی‌شناسی، ورود دو فرهنگ یهودی مسیحی و رومی یونانی، تاثیرگذاری این دو فرهنگ بر روی این تصویر دریافتی و مقابله‌ها و مواجهه‌های نظام امامت در کلام و حکمت شیعه امامیه انعکاس پیدا کرد یعنی در محور هفتم بحث کاملاً خودی و درون شیعی می‌شود.

ما در قسمت از بحث باید در وادی علم کلام بین کلام شیعه امامیه قبل از خواجه نصیر الدین طوسی و کلام شیعه امامیه بعد از خواجه نصیر الدین طوسی تفکیکی به عمل بیاوریم. و همچنین در وادی فلسفه و حکمت باید بین حکمت ما قبل صدرایی و ما بعد صدرایی تفکیکی به عمل بیاوریم.

و بالاخره محور آخر اینکه توجه داشت که نظام الهیاتی در جهان اسلام و به تبعش به خصوص نظام حکمی و فلسفی یا حالا حداقل نظام‌های حکمی و فلسفی که در عالم اسلام شکل گرفت یک نظام‌های انتزاعی نبودند، بلکه حکماء و فلاسفه اسلامی علاوه بر اینکه دغدغه‌های دین داشتند، در پرتو این دغدغه‌های دینی دغدغه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، مدنی، تمدنی هم داشتند. البته متأسفانه فلسفه اسلامی حدود دو سه قرن است که منحصر شده در هسته مرکزی‌اش که عبارت است از وجود شناسی‌اش. و فقط همان مطرح می‌شود. برای همین وقتی که در مورد فلسفه ملاصدرا بحث می‌شود فقط و فقط یک سری نظریه‌ها در هسته مرکزی این فلسفه مطرح می‌شود و انگار تمام این فلسفه فقط همین هسته مرکزی - یعنی مباحث اصالت وجود، وحدت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول - می‌باشد، در صورتی که خود ملاصدرا در نظام فلسفی‌اش وقتی که این هسته مرکزی را می‌پروراند، همینطور به صورت دایره به دایره و موج به موج در ساحت‌های مختلف اخلاقی فرهنگی اجتماعی سیاسی مدنی و حتی تمدنی وارد می‌شود، منتها ما اگر بخواهیم این نگاه را به دست بیاوریم باید نیم نگاهی به تمام آثار ملاصدرا داشته باشیم نه فقط مثلاً به سراغ شواهد الربوبیه یا جلد اول و ششم اسفار برویم. همه ابعاد را ما باید در همه آثار به دست بیاوریم، آن وقت می‌توانیم طرح این سوال بکنیم که آیا این نظام حکمی فلسفی می‌تواند نظام فلسفی امروز ما هم باشد؟ آیا می‌تواند جواب گوی دغدغه‌های امروز ما باشد یا نه؟

این مجموعه هشت یا نه محوری است که ان شاء الله ما در این سلسله بحث‌ها می‌خواهیم به آن پردازیم.

## خصوصیات نظام الهیاتی قرآن

اولین محوری که ما می‌خواهیم در مورد آن مطالبی ارائه کنیم در رابطه با نظام الهیاتی قرآن کریم می‌باشد، در این بخش ما دو تا بحث را می‌خواهیم پیش ببریم:

- ۱) نظام الهیاتی قرآن کریم از منظر خود قرآن کریم چه ویژگی‌هایی دارد؟
  - ۲) نظام الهیاتی قرآن با توجه به محتوایش چه روش‌شناسی را به عمل می‌آورد؟ به عبارت دیگر برای اینکه انسان در مواجهه با خدا، عالم، انسان و مناسبات بین اینها این معارف قرآنی را به دست بیاورد، چه روشی را باید اتخاذ بکند؟
- البته در بحث دوم ما لزوماً باید یک اشاره بسیار اجمالی و کلی به احکام معرفتی قرآن کریم در باب خدا-انسان-هستی داشته باشیم.

## نظام الهیاتی قرآن از منظر قرآن

اما بحث اول: همانطور که عرض کردم خود قرآن مبدأ پیدایش یک نظام نوین الهیاتی است که این نظام الهیاتی یک مثلث را برای ما تشکیل می‌دهد: خدا-انسان-عالم. البته عالم در اینجا به صورت هرمی از هستی قابل نمایش است که خداوند در رأس این هرم است.

اینکه چرا هرم هستی می‌گوییم و چرا مثلاً ما نمی‌گوییم: کره هستی، استوانه هستی؟ دقیقاً باز می‌گردد به تصویری که خود قرآن ارائه می‌دهد از رابطه و مناسبات بین خدا و عالم که ان شاء الله در آینده به آن خواهیم پرداخت. عالم یک هرمی است، که خداوند در رأس آن است و انسان یک جزء بسیار ویژه در این عالم به شمار می‌رود. و قرآن کریم احکام بسیار زیادی در مورد این هرم ارائه داده است. حال بحث این است که این مجموعه احکام چه ویژگی‌هایی دارد؟ اگر بخواهید مجموعه احکام را ویژگی‌هایش را به دست بیاورید، واقعاً بحث مفصلی است و ویژگی‌های بسیار زیادی ما می‌توانیم به

دست بیاوریم منتها ما پنج ویژگی را اینجا مطرح می‌کنیم. من این پنج ویژگی را ابتداء فهرستش را بیان می‌کنم و بعد آیاتی که دلالت می‌کند بر این ویژگی‌ها را مطرح می‌کنیم و بحث می‌کنیم:

۱. اینکه الهیات قرآن یک منظومه معرفتی است، یعنی در واقع کاملاً نظام مند و سیستماتیک است، یعنی تلقی خود قرآن این است که معارف الهیاتی قرآن یک دستگاه منظم، یک منظومه معرفتی و سیستماتیک است. به عبارت دیگر یک مجموعه‌ای متشتت و پراکنده از هم نیست، یک سیستم است. در این سیستم ما پایه‌های بنیادی داریم، مبانی داریم، براساس آن پایه‌ها، مبانی داریم براساس آن مبانی، آن سیستم احکامش مقدمه موخره دارد، این اولین ویژگی.

۲. دومین ویژگی معارف قرآن یا احکام معرفتی قرآن این است که این سیستم و این منظومه یک منظومه تام است، یک منظومه کامل است.

۳. سومین ویژگی این است که این منظومه معرفتی یا این نظام الهیاتی هم در محتوا و هم در صورت کاملاً زیبایی شناسانه است. دقت بفرمایید بحث زیبایی - چه زیبایی محتوایی و چه زیبایی صوری - اساسی‌ترین رکن در نظام الهیاتی قرآن است. که این باید به آن توجه بشود.

۴. ویژگی چهارم اینکه نظام الهیاتی قرآن یک نظام الهیاتی همیشه نوین، همیشه نو، همیشه تازه به تازه است. و همین رمز جاودانگی نظام الهیاتی قرآن است. نسخ نمی‌شود. برای همیشه است، جاودانه است، این نگاه قرآن به نظام الهیاتی که خودش ارائه داده است.

۵. ویژگی پنجم که ویژگی بسیار مهمی است و در مباحث ما بسیار تعیین کننده است این است که این نظام الهیاتی با همه احکام معرفتی که پیرامون خدا، عالم، انسان دارد یک نظام معقول است، یک نظام قابل تدوین است، یک نظام قابل فهم است. عرض کردم ویژگی پنجم در این سلسله مباحث بسیار مهم است و رکن اساسی را دارد.

اما آیاتی که بیانگر این پنج ویژگی است:

الف) آیه ۲۳ از سوره زمر که در این آیه سه ویژگی از این پنج ویژگی را به طور متوالی پرداخته است: الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثنائی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم:

قرآن اولاً احسن است، از حیث زیبایی شناسی، زیباترین است. قرآن زیباترین است به طور مطلق، هم زیباترین است از حیث زبان، ادبیات، صورت، و هم زیباترین است به لحاظ محتوا.

به لحاظ محتوا چرا زیباترین است؟ برای اینکه در واقع قرآن تماماً شناخت خداوند است که زیباترین موجودات در هستی است و همه زیبایی های هستی از او نشأت می گیرد. بیان زیبایی هاست. پس به لحاظ محتوا و هم به لحاظ صورت یعنی زبان و ادبیات زیباست. حدیث، حدیث یعنی همیشه نو، حدیث اینجا فقط معنی گفتار نیست، حدیث گفتار نو، گفتار نو حدیث است و قرآن همیشه حدیث است. هیچ وقت کهنه نمی شود. همواره تازه به تازه است. همواره انسان می تواند از آن الهام بگیرد. و بالاخره کتابا متشابها مثنائی: یک منظومه معرفتی است. آیاتش ناظر بهم است. بین آن ها تشابه و سازگاری وجود دارد، بین معارف قرآنی هماهنگی است.

ب) آیه دوم آیه اول سوره هود است: المر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر: قرآن کتاب محکمی است، که به خصوص اگر این آیه را با آیه قبل که خواندیم و همچنین آیه هفت سوره آل عمران این سه آیه را با همدیگر بررسی کنیم، ببینیم که قرآن چه تصویری از خودش ارائه داده. خب در سوره زمر فرمود آیات همه متشابهاست، در این آیه هود آیه اول می فرماید آیات همه محکمند، در هفت آل عمران می فرماید بعضی محکم، بعضی متشابه و متشابهاست به محکم را ارجاع بدهید. اگر این سه آیه را با همدیگر بررسی بکنیم، به دست می آید که قرآن کریم یک سیستم است، آنجاست که می فرماید همه آیات در واقع متشابه است، اینجا در واقع بحث این است که بعضی از آیات قرآن ناظر به بعض دیگر می باشد. در واقع یک شبکه است، نه یک مجموعه پراکنده، بلکه یک شبکه منسجم، یک شبکه ای که هر جزئش به اجزای دیگر مربوط است.

آنجایی که می فرماید محکم است، بحث استواری است و البته این استواری ناشی است از همان انسجامی که بین معارف است و در واقع همدیگر را باز می کنند.

و آنجایی که در واقع می‌فرماید بعضی محکم اند و بعضی متشابه، بیانگر این است که آیات قرآن در واقع وجوه مختلف، احتمالات مختلف دارند منتها یک سری آیات پایه‌ای وجود دارد که در واقع اگر متشابهات را ارجاع بدهیم به محکومات، اینجا کاملاً مطلب برای ما واضح می‌شود و ابواب مختلف گشوده می‌شود که به خصوص اگر این سه آیه را مراجعه بفرمایید به تفسیر المیزان و همچنین تفسیرهایی که آیت الله جوادی آملی از این سه آیه ارائه دادند، مباحث بسیار جالبی در رابطه با نظام الهیاتی قرآن دستگیرمان خواهد شد.

ج) آیه بعد، مائده آیه پانزده و شانزده: قد جائکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوان الله سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه، نظام الهیاتی قرآن، نور است، مبین است، که در واقع ویژگی پنجم را بسیار صریح و مستقیم نشان می‌دهد.

د) اما ویژگی دو که منظومه قرآن یک منظومه کامل معرفی است، در سوره نحل آیه هشتاد و نه می‌خوانیم: و نزلنا علیک الکتب تبیاناً لکل شیء و هدی و رحمه و بشری للمسلمین، یک نظام کامل معرفی.

ه) و بالاخره آیه ۱۷۴ سوره نساء: یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً، اما دو آیه بعدی دو آیه کلیدی است - و باز ما این دو تا آیه بسیار کار داریم، به واسطه اینکه ناظر به ویژگی پنجم است -.

و) اولین آیه از این دو آیه که عرض کردم نساء آیه ۱۸۱ هست که یکی از آیات کلیدی قرآن کریم است: افلا یتدبرون الله ولو من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً، این آیه از آیات بسیار پربار است، اولاً این آیه دو بخش است، بخش اولش افلا یتدبرون القرآن، برای تدبر خط قرمز قائل نشده، افلا یتدبرون القرآن، بحث بر سر کلیت قرآن است، بحث بر سر همه معارف قرآن است. افلا یتدبرون القرآن، چرا در قرآن تدبر نمی‌کنید؟ در واقع با تشریح و سرزنش هم به ما می‌گوید، حتی مخاطبش اینجا جالب است مخاطبش اینجا منافقین و کفار است و آنها را هم به تدبر در قرآن دعوت می‌کند، چرا تدبر نمی‌کنید در قرآن، دقت بفرمایید وقتی که تدبر خط قرمز نداشته باشد یعنی در رابطه با

مطالب قرآن و مفاهیم قرآن سوال خط قرمز ندارد. تدبر که بدون سوال اصلا امکان پذیر نیست. یعنی همه بحث‌های قرآن قابل فهم است، اگر قابل فهم نباشد که قابل تدبر نیست، قابل سوال هم نیست. افلا یتدبرون القرآن!

اما در بخش دوم آیه روش تدبر را برای ما بیان کرده است و وارد بحث روش شناسی می‌شویم. چطور تدبر کنیم؟ می‌فرماید: لو کان من عند الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا، اگر این قرآن از غیر از خداوند باشد در آن تضاد، ناهماهنگی و ناسازگاری وجود دارد. پس بنابراین ناسازگاری وجود ندارد چون از طرف من خداوند است و شما تدبر بکنید و بنگرید آیا ناسازگاری دارد یا ندارد؟ این تدبر در واقع روش‌اش روش عقلی است و مبتنی بر عدم تناقض است و عدم تناقض، یا به عبارتی امتناع تناقض در بحث از اصول بدیهی اولیه است. و همین جاست که در حقیقت روش وجود شناسی هم پایش می‌آید وسط، -البته ما الان من سراغ روش وجود شناسی نمی‌رویم-، یعنی در واقع تفکر عقلی مبتنی بر بدیهیات اولیه و در رأسش امتناع تناقض، چه اجتماعش و چه ارتفاعش. قرآن همین عقل ما را مخاطب قرار می‌دهد، چون همین عقل است که امتناع تناقض را درک می‌کند و براساسش پایش می‌رود و بحث‌ها را یکی پس از دیگری به پیش می‌برد، قرآن همین عقل را به قضاوت طلبیده، می‌گوید وارد قرآن بشوید جای جای قرآن را مورد کاوش قرار بدهید و خواهید یافت که در آن ناسازگاری و ناهماهنگی نیست.

این سخن قرآن مستلزم تفکر است، مستلزم سوال است، مستلزم اظهار نظر است و در واقع امکان اینکه پاسخ‌های معقول هم در برابر این سوال‌ها است را بالصراحه مطرح می‌کند که امکانش است و حتما هم است. - دقت بفرمایید: - این آیه ویژگی پنجم را به نحو بسیار بارز برای ما بیان می‌کند، رابطه عقل و قرآن را برای ما کاملا این آیه مشخص می‌کند. و مشخص می‌کند که در قرآن ما ابهام نداریم، اگر هم جایی ابهام به نظر رسید، این از خلال خود قرآن قابل بحث است. به همین جهت در روایتی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام - که در بحار الانوار جلد هشتاد و نه صفحه ۹۰ آمده است - نقل شده است که حضرت فرمود: فمن زعم ان کتاب الله مبهم فقد هلک و اهلک، هر کس گمان کند

که در کتاب خدا ابهامی وجود دارد، هم خودش اهل هلاکت است و هم دیگران را به هلاکت می‌اندازد: هلك و اهلك. البته بحث درباره این تدبیر تمام نشده، آیه بعدی را هم بیان می‌کنم و بعد از آن با کمک دو کتاب تفسیر یکی المیزان و دیگری مجمع البیان یک بحثی را در مورد این تدبیر عرضه می‌داریم.

(آیه بعد آیه ۲۴ از سوره حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: افلا يتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها: چرا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ آیا بر عقل هایشان قفل زده شده است؟

### بیان مرحوم طبرسی درباره تدبیر

مرحوم علامه طبرسی در مجمع البیان ذیل این آیه جمله خیلی جالبی دارد، ایشان می‌فرماید: و فی هذا دلالة علی بطلان قول من قال لا يجوز تفسير شيء عن ظاهر القرآن الا بخبر و سمع. می‌گوید: این آیه دیدگاه هر کسی را که قائل باشد به اینکه چیزی از ظواهر قرآن است که قابل تفسیر نیست مگر به خبر و سمع، باطل می‌کند.

درباره تدبیر بحث‌های جالب توجهی شده است در فرهنگ قرآن ما یک تدبیر داریم، یک تفکر داریم و یک تعقل داریم، تعقل اعم است از تدبیر و تفکر، یعنی تعقل هم شامل تدبیر می‌شود و هم شامل تفکر می‌شود ولی بین تدبیر و تفکر یک فرقی‌هایی وجود دارد و خیلی جالب است که قرآن در مجموعه آیاتی که ارائه فرموده از ما هم تفکر خواسته، هم تدبیر خواسته و هم تعقل خواسته است.

### معانی تدبیر در بیان علامه طباطبائی رحمه الله

علامه طباطبائی برای تدبیر دو معنی در نظر گرفته اند:

یک معنا این است که از مدلول آیه به لوازم آیه برسیم، لذا این معنا را به این شکل بیان کرده: التأمل بعد التأمل فی الآیه یعنی شما تأمل در آیه دارید حالا بعد از این تأمل، تأمل دیگری هم دارید. یعنی شما یک تأملی در آیه دارید که یک معنایی را از طریق این تأمل از آن اخذ می‌کنید. بعد یک تأمل

ثانوی دارید بعد از این تأمل است که به لوازم آنچه که در تأمل قبلی فهمیدید، می‌رسید : التأمّل بعد التأمّل فی الآیه.

معنای دیگر عبارت است از : التأمّل فی الآیه عقیب الآیه، یعنی تأمل در آیه بکنیم بعد از یک آیه دیگر.

به عبارت دیگر در اولی بحث این است که قرآن از ما خواست که این معارفی که در من در اختیاران قرار دادم، اولاً قابل فهم است، شما می‌توانید بفهمید، ثانیاً دنباله این معارف را هم پی‌گیر شوید، این معارف لوازم دارد، و لوازمش هم لوازم دارد. تا کجا؟ تا برسد به ناکجا آباد. و اگر چیزی حق بود، معرفتی حق بود، لازمه‌اش هم حق است، لازمه لازمه‌اش هم حق است، لازمه لازمه‌اش هم حق است، این زنجیره تا هر جا برود حق است. و در واقع ابعاد مختلف حق و حقیقت را برای ما بازگشایی می‌کند و می‌شناساند. اما اگر بحث را روی تدبیر به معنای دوم آن ببریم به این معنا که شما یک آیه‌ای را می‌خوانید و تأمل می‌کنید حالا آیه بعدی را هم بخوانید و تأمل بکنید یعنی در واقع این آیه، آیه بعدی هم دارد، آیه بعدی هم دارد، یعنی در واقع آیات را باید ناظر به هم بفهمید، اینها یک سیستم‌اند، اینها یک دستگاه‌اند، دست به تجزیه نزنید! این گونه نباشد که جزئی را لحاظ بکنید جزئی را فروگذار بکنید، این یک سیستم کامل است، شما باید سیستمی به قرآن نگاه بکنید. باید دانست که یکی از فلسفه‌های ختم قرآن، فراهم شدن امکان نگاه سیستمی به کل قرآن است. شما قرآن را شروع بکنید از اول تا آخر می‌خوانید، باز دوباره برمی‌گردید و از اول تا آخر می‌خوانید، باز دوباره برمی‌گردید از اول تا آخر می‌خوانید. تا کجا این کار را ادامه بدهم؟ تا هر کجا که امکان دارد. منتها به شرطی که این تدبیر این قرائت توأم با تدبیر و تفکر باشد! وقتی این قرائت و تلاوت چند بار تکرار بشود، آن وقت این بخش از قرآن آن بخش دیگر قرآن را هم می‌آورد. - خیلی جالب است! -

در بحارالانوار جلد ۹۲ صفحه ۲۰۷ آمده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هر وقت می‌خواستند قرآن تلاوت بکنند، ابتداء دعایی را می‌خواندند، که به دعای افتتاحیه قرآن معروف است، همانطور که ختم قرآن یک دعا دارد افتتاح قرائت قرآن هم دعا دارد. این دعا چند تا فراز دارد، که

دو سه تا از فرازهایش این گونه است. می فرماید: اللهم فاجعل نظری فیه عبادہ: از خداوند طلب می کند نظر من را در قرآن عبادت قرار بده. و قرائتی فیه فکر: قرائت من در قرآن را فکر قرار بده، و فکری فیه اعتبارا: - دقت کنید- این فکر هم در واقع به گونه ای باشد که ناظر به من و وضعیت من و مشکلات من و زندگی من باشد، یعنی در واقع بتوانم در مسیر زندگی ام از آن الهام بگیرم، این قرآن چگونه می تواند مشکلات من را حل بکند؟ چگونه می تواند من را از بحران ها در بیاورد؟ - چه فردی چه اجتماعی- . بعد از چند فراز می فرماید: و لا تجعل قرائتی فرائئہ لا تدبر فیها: خدایا قرائت من را به گونه ای قرار نده که تدبیری در آن نداشته باشم. این قرآن را باید با تدبر پیش برویم. ختم قرآن وقتی که به این شیوه مرتب تکرار بشود، آن نگاه سیستمی را به ما می دهد. جالب است تقریباً آن دو تا نگاه علامه طباطبائی توسط علامه طبرسی ذیل آیه هشتاد و یک سوره نساء مطرح شده، علامه طبرسی بین تفکر و تدبر تفاوت قائل است، می گوید که تفکر ناظر به پیشینه های یک مطلب است ولی تدبر ناظر به پسینه های یک مطلب است، چون تدبر یعنی دنباله و عقبه . تفکر ناظر به پیشینه هاست. یعنی در واقع دلائل، خودش دلائل را مطرح می کند، قرآن از ما تفکر خواسته است، یعنی معارف قرآن مبنا دارد، و قرآن میخواهد که مبنای معارف را بفهمیم. اگر قرآن می فرماید: کل شیء هالک الا وجهه، خود این اولاً بفهمیم یعنی چی؟ ثانیاً مبنای این چیست؟، این می شود تفکر. ثالثاً عواقب و نتایج و لوازم دارد، پس تدبر هم داشته باشید، هم تفکر داشته باشید: پیشینه و هم تدبر داشته باشید: پسینه ها هم پیشینه ها را و هم پسینه ها را استخراج کنید.

اینجاست که این مسئله مطرح می شود که فرهنگ معارف قرآنی یک فرهنگ اثباتی اقناعی است، یک فرهنگ تحکمی نیست، یک معرفتی که قابل فهم نباشد و در عین حال ما باید آن معرفت را به عنوان یک گزاره منعقد در قلب مان داشته باشیم، نه همه چیز قابل فهم است، قابل اثبات است، به گونه ای که انسان می تواند قانع باشد و قانع شود، یعنی فرهنگ اثباتی اقناعی -دقت بفرماید!- . و در این فرهنگ سوال به رسمیت شناخته می شود. شما ببینید در قرآن سوال به رسمیت شناخته می شود، مگر می شود تفکر و تدبر به رسمیت شناخته بشود و سوال به رسمیت شناخته نشود؟ عم یتسائلون؟ عن

النبا العظيم. یستلونك عن الروح: از روح می پرسند، از نبا عظیم می پرسند، این سوال به رسمیت شناخته شده، منتها چون این فرهنگ، فرهنگ اثباتی اقناعی است و بحث بر سر فهم و تفهیم و تفهّم است کاملا روال باید یک روال علمی تخصصی باشد، لذا اگر سوال دارید از متخصص اش پرس: فاسئلوا اهل الذکر، پس اهل تدبر باش بنشین و تفکر بکن، خب تفکر بکنم سوالات و شبهاتی به نظر می رسد، قرآن میگوید: اینها را در خودت نگاه ندار، برو در میان بگذار، برو به بحث بگذار. و تا قانع نشدی دنبال کن. دقت بفرمایید این تصویر قرآن است از معارفی که دارد. حال این تصویر به چه شکل درآمد؟ و در معارف اهل بیت علیهم السلام به چه شکل تداوم پیدا می کند. شما دقیقا همین تصویر را در معارف اهل بیت علیهم السلام می بینید. یکی از ملاک های که برای حقانیت شیعه، آن هم شیعه امامیه اثنی عشریه می توان بیان کرد، همین تصویر است، شما این تصویر را از قرآن می گیرید، این تصویر را در معارف اهل بیت هم می بینید. اما در بقیه مذاهب شما عکس این تصویر را و ضد این تصویر را می بینید. بعد از رحلت حضرت پیغمبر اکرم صلوات الله و سلم دو فرهنگ شکل گرفت. دو فرهنگی که اسم آن را فرهنگ سوال و فرهنگ السؤال بدعۀ گذاشته ایم، فرهنگ سلونی و فرهنگ السؤال بدعۀ. فرهنگ شیعه امامیه فرهنگ سلونی بود. سلونی تکیه کلام حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام بود: سلونی قبل ان تفقدونی، شما این سلونی قبل ان تفقدونی را پیگیر بشوید، یک جا و دو جا نیست، این یک فرهنگ است، سلونی تابلوی شیعه اثنی عشریه است. سلونی: پرسید.

همانگونه که تدبر در قرآن کریم خط قرمز ندارد سلونی هم خط قرمز ندارد. نه اینکه فقط ائمه علیهم السلام اجازه سوال می دادند بلکه بستر و فضایی را فراهم می کردند که طرف در سوال کردنش جسورانه و گستاخانه سوال می کرد. فقط هم سوال نبود که بیاید و زانو به زمین بزند و فقط سوال بکند و بخواهد جواب بگیرد، اظهار نظر می کرد و می گفت من را قانع بکن. یک نمونه آن را از باب مشّت نمونه خروار است، بیان می کنیم. در کتاب توحید صدوق صفحه ۳۵۵ تا ۳۷۰ ما یک روایت پانزده صفحه ای داریم، حالا این روایت چرا اینقدر طولانی شده؟ یکی به خدمت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام آمد و گفت من در قرآن تناقض پیدا کردم. حضرت فرمودند در کتاب خدا که تناقض

راه ندارد، چون تناقض لا محاله یکی اش حق است یکی اش باطل است، باطل که در کتاب خدا راه ندارد، گفت من پیدا کردم. گفت چی، دو تا آیه خواند، گفت این دو تا آیه با هم تناقض دارد. حضرت فرمودند دیگر چی؟ باز دو تا آیه دیگر خواند گفت اینها با هم تناقض دارد. حضرت حدود ده یازده بار فرمود دیگر چی؟ آن دو تا آیه دیگر را خواند، بار یازدهم گفت دیگری چی، گفت همین ها بود فعلاً، آن وقت بعد حضرت شروع کردند به جواب دادن، این دو تا آیه که خواندی، به این دلیل، به این دلیل تناقض ندارد، این دو تا آیه بعدی به این دلیل به این دلیل تناقض ندارد. ببینید این فرهنگ را شما در تک تک ائمه اطهار می بینید. آن وقت جالب است سوال ها مناظره ها همه منعکس شده، مناظره های ائمه اطهار که همیشه با زندق و منکر نبوده، بسیاری از این مناظره ها بین حضرت و اصحاب شان بوده. و این ها منعکس شده. در کتاب الایمان و الکفر اصول کافی غالب مناظره ها بین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و اصحاب شان بوده. و شما بعضی جاها از این اختلاف نظر می بینید، وارد شده، شیخ یعقوب کلینی آورده. شیخ محمد کلینی بسیار بسیار عمیق و دقیق این فرهنگ را شناخته که اینها را منعکس کرده. اگر این فرهنگ را نمی شناخت می گفت مناظره با امام با امام معصوم اینها را فاکتور می گرفت ولی همه را آورده، چون این فرهنگ را می شناسد و می خواهد این فرهنگ شناسانده بشود. البته من در مورد کلینی و همچنین شیخ صدوق بحث خواهم داشت. شیخ کلینی و شیخ صدوق دو تا از سرمایه های حکمی معرفتی ما هستند، توجه بفرمایید من می گویم دو تا از سرمایه های حکمی معرفتی ما، و این را ان شاء الله ما بحث خواهیم کرد. حکمت و بطون شناسی و تفکر عقلانی، قبل از اینکه منتسب باشد به فارابی ابن سینا منتسب است به شیخ صدوق و شیخ کلینی حتی قبل از شیخ مفید. و البته قبل از آنها منتسب است به حضرات ائمه معصومین علیهم السلام که ان شاء الله بحث هایش را خواهیم داشت برایشان. پس توجه بفرمایید اما در جانب مخالف ما دقیقاً می بینیم فرهنگی شکل گرفته است السؤال بدعت. خیلی جالب است هم از حضرت امام محمد باقر در مورد الرحمن علی العرش استوی سوال شده، هم از مالک بن انس. اما شما واکنش ها را ببینید، این واکنش در فضای سلونی است، یک واکنش در فضای السؤال بدعه، روی

ترشده است مالک بن انس و گفت المعنی معلوم استوی معنایش ایستادن است، المعنی معلوم و کیفیه مجهول، اما ایستادن در مورد خداوند یک کیفیتی دارد که ما نمی دانیم، الاعتقاد واجب السؤال بدعه، و این السؤال بدعت دقت بفرمایید فرهنگش و بنیانگذاری فرهنگش از مالک بن انس نبود. به کرات افرادی را می آوردند نزد خلیفه دوم و در واقع می گفتند که اینها سوال مطرح می کنند، این در منابع خود اهل سنت است. خلیفه دوم آنقدر با تازیانه آن را می زند که تازیانه از حیز انتفاع ساقط می شد. و این فرهنگ شما ببینید ادامه دارد، ادامه دارد. آن وقت خیلی جالب است دقت بفرمایید فکر نکنید که این فرهنگ مربوط است به قرن اول هجری و مثلا در جزیره العرب، این فرهنگ را شما حتی امروز در دل آمریکا شما می توانید مشاهده بکنید تفاوت این دو تا فرهنگ را. پرفسور محمد لگنهاوزن خب ایشان یکی از استادهای فلسفه در آمریکا بود، حدود بیست سال پیش ایشان شیعه شد و آمد ایران و مقیم قم شد و هنوز هم مقیم قم است. ایشان یک بار مصاحبه کرد که چرا من اصلا مسلمان شدم و چرا شیعه شدم! ایشان می گوید من اول مسیحی بودم، یک سری مشکلات دغدغه های فکری برای من درست شد، دیدم مسیحیت به من جواب نمی دهد، آمدم سراغ قرآن، یک رد پایی گرفتم از اینکه می تواند قرآن جواب بدهد، خواستم عمیق تر وارد بشوم، خب هم رفتم در مجامع اهل سنت و هم رفتم در مجامع شیعه، بعد دیدم اصلا دو تا فضاست، در مجامع اهل سنت که می رفتم وقتی سوالاتم را مطرح می کردم می دیدم اینها از سوالات من استقبال نمی کنند. و در برابر سوال کردن من موضع دارند و قائل بودند به اینکه اینها را باید ایمان بیاوری، باید اعتقاد بیاوری، این ها چیزی نیست که ما بنشینیم در موردش حرف بزنیم و بحث بکنیم. بعد در مجامع شیعه که می رفتم، می دیدم خیلی راحت اینها می نشینند بحث می کنند گفتگو می کنند در بعضی از جزئیات در واقع اختلاف نظر هم دارند. سوال که می کنی استقبال می کنند وارد گفتگو می شوند. می گفت این فضا خیلی من را جذب کرد. توجه بفرمایید، خط سلونی و خط السؤال بدعه. تا الان ادامه دارد. توجه می کنید؟ اسلام علوی خط خطش سلونی است، ولی آن اسلام شام که خلیفه دوم بود و تا الان ادامه پیدا کرده و در واقع آخرین دستاوردش در واقع داعش است. این دو تا خط همچنان رویه و روال شان یکی است، این

یکی خط خط سلونی است آن یکی خط خط السوال بدعه. این یکی ببینید علامه طبرسی حکیم نیست، فیلسوف نیست اما تفکر و تدبر قائل است. معارف قرآنی مبنا دارد، مبنایش را ببین، لوازمش را هم ببینید، دقت بفرمایید. نه حکیم است نه فیلسوف، چرا؟ در واقع خط شیعه است خط قرآن است. به هر حال این بحث مقدماتی که ما می خواستیم داشته باشیم اما بحث بعدی عبارت است از اینکه ما این معارف قرآنی را اگر بخواهیم دریافت بکنیم چه روش معرفتی اتخاذ بکنیم. حالا ما چه نوع مواجهه‌ای داشته باشیم با خدا، عالم و انسان، تا بتوانیم به این احکام معرفتی برسیم، تدبراً تفکراً تعقلاً و سوالات مان جواب داده بشود.

این را ان شاء الله می بریم نقطه شروع ابتدای بحث آینده مان و صلی الله علی محمد و آل محمد.